جلسه 184- 1426

**یک‌شنبه - 15/12/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اصل مثبت بود، که عرض کردیم از نظر ما واضح است که تمسک به دلیل استصحاب برای اثبات اثر شرعی لوازم عقلی مستصحب مصداق نقض یقین به شک نیست، ولذا لاتنقض الیقین بالشک اقتضاء نمی کند که ما اثر شرعی لازم عقلی مستصحب را بار کنیم.

اما راجع به اثر شرعی غیر مباشر یعنی اثر شرعیِ اثر شرعی مستصحب، که ادعا می شد در کلام صاحب عروه که اگر عنوان نقض یقین به شک قاصر است از اثبات آثار مع الواسطه، پس در اثر شرعیِ اثر شرعی مستصحب هم ما مشکل پیدا می کنیم.

وجوهی ذکر شده برای جواب از این نقض:

وجه اول وجه صاحب کفایه بود که جواب دادیم.

وجه دوم برای توجیه ترتب اثر شرعی اثر شرعی: اثر الاثر اثر

وجه دوم: این است که گفته می شود در مورد اثر شرعی اثر شرعی عرفا اثر الاثر اثرٌ، یعنی عرف وقتی می بیند مثلا حیات زید که مستصحب است اثری شرعی اش وجوب انفاق بر پدرش هست، وجوب انفاق بر پدر هم موضوع است برای حرمت اعطاء زکات توسط دیگران. این اثر الاثر چون از سنخ واحد است هر دو اثر شرعی هستند اگر ما این اثر الاثر را بار نکنیم بر استصحاب حیات زید عرف می گوید شما نقض یقین به شک کرده اید، وعرف این اثر الاثر را اثر خود مستصحب می داند. این ادعایی است که صاحب کفایه مطرح می کند و مرحوم نائینی هم مصرّ به آن است.

بحوث: دلیل ندارد

در بحوث گفته اند این وجهی ندارد دعوای بلادلیل است، اثر الاثر اثرٌ اذا کان من سنخ واحد این دلیل ندارد.

**استاد: موافق ارتکاز عرفی صدق نقض یقین به شک است**

اقول: ولو این مطلب درست است که این دعوای بلادلیل است، ولکن انصاف این است که موافق با مرتکز عرفی هست، ما به ارتکاز عرفی مان این را احساس می کنیم که اگر ما اثر شرعیِ غیر مباشرِ مستصحب را بار نکنیم عرف به ما می گوید چرا یقینت را با شک نقض می کنی؟ شما با استصحاب نجاست دستتان ثابت کردید که این آب قلیل نجس شده است، بعد می خواهید از این آب بخورید، می گوئید من برائت جاری کنم از حرمت شرب این آب قلیل، عرف چه می گوید؟ می گوید چرا نقض یقین به شک می کنی؟ تو که می دانستی دستت خونی است شک داری که دستت را تطهیر کردی یا نه، دست مشکوک التطهیر را زدی به این آب باز هم داری از این آب می خوری، مگر امام علیه السلام نفرمود لاتنقض الیقین بالشک ابدا؟ برخلاف آنجایی که بخواهید اثر شرعی لازم عقلی را مثل وجوب تصدق عند نبات لحیه زید را با استصحاب حیات زید بار کنی، آنجا عرف نمی گوید که چرا نقض یقین به شک می کنی، می گوید من که یقین به نبات لحیه زید که ندارم. اما در این مثال آب قلیل ولو حرمت شرب این آب قلیل اثر شرعی مع الواسطه است اثر شرعی غیر مباشر است، اما اگر بار نکنی عرف این را نقض یقین به نجاست دستت می داند، و اثر شرعی نجاست می بیند که باید از این آب اجتناب کنی که شک داشتی در نجاست دستت استصحاب نجاست جاری کردی بعد زدی توی این آب قلیل، اگر این آب قلیل را بخوری یا حتی آن سیبی که ملاقی این آب قلیل است بخوری، می گویند لم تنقض یقینک بالشک.

ما قبول داریم این مصادره است و دعوای بلادلیل است، اما وجدان با آن مساعد است.

وجه سوم: عدم الفصل بین اثر شرعی مع الواسطه وبلاواسطه

وجه سوم: وجهی است که در حاشیه رسائل مرحوم آخوند ذکر می کند، که تمسک می کند به عدم الفصل. می گوید برفرض لاتنقض الیقین بالشک شامل اثر شرعی غیر مباشر نشود، اما احتمال فرق نمی دهیم بین آن و بین اثر شرعی مباشر و بلاواسطه.

استاد: اجماع مدرکی اعتبار ندارد وعدم احتمال فرق علمی نیست

که این یعنی تمسک به اجماع، و اجماع مدرکی است اعتبار ندارد. عدم احتمال فرق هم که فنی نیست بحث علمی نیست، خب شما احتمال فرق نمی دهید ممکن است کسی احتمال فرق بدهد.

وجه چهارم: وجهی که در بحوث ذکر کرده، گفته بله نقض یقین به شک ظهورش در این است که شما ابقاء کنید یقین را عملا، به لحاظ جری عملی یقین سابق می گوید ابقاء کن یقین را عملا. یعنی همان جری عملی ای که یقین سابق داشت هنوز هم بعد از شک در بقاء آن جری عملی یقینِ سابق به حدوث ادامه داشته باشد، نهی طریقی می کند از نقض عملی یقین به شک، یا به تعبیر دیگر امر طریقی می کند به جری عملی بر وفق یقین سابق. و ما اعتراف می کنیم این حتی نسبت به اثر شرعی مباشر برای مستصحب هم اطلاق ندارد، تا چه برسد به اثر شرعی غیر مباشر. مگر به اندازه ای که دلیل استصحاب از لغویت خارج بشود. والا یقین به یک شیء مقتضی جری عملی است وفق خود آن شیئ. شما یقین داشتید به وضوء، استصحاب می گوید بگو هنوز وضوئت باقی است، جری عملی بکن وفق یقین سابق به وضوء، قدر متیقن این است که نماز با این حال بخوانی مجزی است ظاهرا، اما اثر شرعی بقاء وضوء را هم بار کن؟.

برفرض بگوئید نسبت به اثر شرعی مباشر هم اگر ما اثبات نتوانیم بکنیم این اثر شرعی مباشر را موجب لغویت عرفیه استصحاب می شود، اما دیگر اثر شرعی غیر مباشر که اگر جاری نکنیم موجب لغویت استصحاب نمی شود. لاتنقض الیقین بالشک می گوید آثار عملی یقین به وضوء را بار کن. یقین به نجاست دست می گوید آثار عملی یقین به نجاست سابقه دست را بار کن، چه ربطی دارد به یقین به نجاست این آب که دست با او ملاقات کرده است، اثر یقین سابق به نجاست دست این است که با این دست نماز نخوانم. بله اگر یقین به نجاست دست داشتم دستم را می زدم به این آب، مستلزم یقین به نجاست آب هم بود، و یقین به نجاست آب مقتضی اجتناب از آب بود، اجتناب از آب بخاطر این است که یقین وجدانی به نجاست دست که به این آب زدیم مستتبع یقین وجدانی به نجاست آب هست، آنوقت یقین وجدانی به نجاست آب اقتضا می کند اجتناب از آب را، نه آن یقین به نجاست دست، یقین به نجاست دست اقتضا می کند از دست اجتناب کنیم نماز نخوانیم با این دست نجس، چون با بدن نجس نباید نماز خواند.

وجه چهارم، بحوث: عدم نیاز به حکم فعلی، وکفایت ضمیمه شدن کبریات شرعی

بحوث می گوید: و لکن متأسفانه این مشکلات بخاطر این پیش آمده که مشهور فکر می کنند ما حکم فعلی داریم و این حکم فعلی موضوع آثار است، در حالی که نمی دانند ما حکم فعلی نداریم، حکم فعلی عبارت اخرایی است از کبرای جعل شرعی و تحقق صغرای آن.

ولذا شما اصلا وقتی استصحاب می کنید نجاست دستتان را، دنبال این نباشید که ثابت کنید حکم فعلی را به نجاست این آب. اصلا حکم فعلی ما نداریم، یک کبرای جعل داریم که الماء الملاقی للنجس نجس، این کبرای جعل، ما این کبرای جعل را در روایات دیدیم علم داریم. صغرای این کبری را با استصحاب فهمیدیم، استصحاب می گوید که این آب ملاقی این دست است که این دست نجس است، یعنی این دست ملوّث به خون بود و هنوز شسته نشده است، صغرای این کبرای جعل را با استصحاب فهمیدیم کبرای جعل را هم که از اول می دانستیم. نجس بودن این آب معنایی ندارد جز اجتماع دو چیز: یکی کبرای جعل که الماء القلیل الملاقی للنجس نجس، یکی هم صغرای این جعل که ثابت بشود این آب قلیل ملاقی این دستی است که قبلا ملوث به خون بود و هنوز شسته نشده است، استصحاب می گوید این دست شما هنوز شسته نشده است. استصحاب صغری را اثبات کرد، کبرای جعل را هم بالوجدان می دانیم. حکم فعلی وراء این نیست، شیء مستقلی نیست. ولذا شارع هم که می گوید یحرم شرب الماء النجس او موضوعش آب نجس نیست، ما اصلا حکم به نجس بودن به عنوان حکم فعلی نداریم. حکم فعلی عبارت است از اجتماع کبرای جعل و تحقق صغرای آن، و فرض این است که کبرای جعل را که بالوجدان می دانیم، صغری را هم که با استصحاب فهمیدیم، ما دیگر مشکلی نداریم، مشکل حل شد. تمام این مشکلها بخاطر این بود که فکر می کردند مشهور که ما یک مرحله ای داریم به نام حکم فعلی، مرحله فعلیت، مرحله مجعول. در حالی که معلوم شد هذا امر موهومٌ لاواقع له.

در همان مثال حیات زید ما چیزی به نام وجوب انفاق پدر بر زید به عنوان یک حکم فعلی نداریم، کبرای جعل است، یجب علی الوالد ان ینفق علی ولده الحی، این کبرای جعل را ما در کتاب و حدیث خواندیم می دانیم، صغرای این جعل هم که با استصحاب حیات این زید که جاری است ثابت می شود. حجت پیدا می کنیم بر صغرای جعل یعنی حیات زید، کبرای جعل هم که محرز است یعنی یجب علی الوالد ان ینفق علی ولده الحی. اولا نسبت به خود وجوب انفاق پدر اگر پدر یقین سابق و شک لاحق داشت و ارکان استصحاب در مورد پدر تمام بود منجز می شود. و نسبت به حکم ثانی یعنی حرمت اعطاء زکات، دیگر موضوع حرمت اعطاء زکات من وجب علی ابیه ان ینفق علیه به عنوان یک وجوب فعلی نیست، بلکه مرکب است موضوع حرمت اعطاء زکات از دو جزء:

یک: کبرای جعل اول، یجب علی الوالد ان ینفق علی ولده الحی، که این کبرای جعل اول محرز است بالوجدان، دوم: تحقق صغرای این جعل اول، بقاء حیات زید که استصحاب ثابت می کند.

و این استصحاب جزء الموضوع این کبرای جعل ثانی را اثبات می کند. کبرای جعل ثانی که یحرم اعطاء الزکاة علی من وجب علی ابیه ان ینفق علیه کبرای این جعل ثانی موضوعش وجوب فعلی انفاق پدر نیست، بلکه مرکب است موضوع آن از دو جزء، کبرای جعل دوم موضوعش مرکب است از دو جزء، جزء اول کبرای جعل اول است، یجب علی الوالد ان ینفق علی ولده الحی، که این کبرای جعل اول محرز بالوجدان است، جزء دوم هم تحقق صغرای این کبرای جعل اول است، بقاء حیات زید، که استصحاب او را اثبات کرد. دیگر چرا اینقدر به خودتان سخت می گیرید؟ مشکل به این نحو حل می شود. وطبعا موضوع تنجز حرمت اعطاء زکات هم این است که محقق بشود کبرای جعل دوم که یحرم اعطاء الزکاة علی من یجب علی ابیه ان ینفق علیه، که این کبرای جعل دوم محرز بالوجدان است، وصغرای این کبرای جعل دوم هم که دو جزء داشت، صغرای این کبرای جعل دوم دو جزء داشت: یکی کبرای جعل اول است که او هم محرز بالوجدان است، یجب علی الوالد ان ینفق علی ولده الحی، و جزء دیگر صغرای آن جعل اول است که با استصحاب اثبات شد. و در واقع ما چیزی به نام اثر شرعی غیر مباشر نداریم. بلکه صغرای جعل اول که بقاء حیات زید است جزء الموضوع است برای کبرای جعل دوم.

ما به نظرمان آن فرمایش حضرت امام قده در الرسائل هم بازگشتش به همین مطلب بحوث است، چون امام هم فرمودند استصحاب حیات زید اصلا اثبات حکم فعلی نمی کند. استصحاب حیات زید حیات زید را ثابت می کند. ما برای اثبات وجوب انفاق پدر او بر او به آن اماره ای که جعل اول را بیان کرد تمسک می کنیم، و برای اثبات آن حکم دوم یعنی حرمت اعطاء زکات به آن اماره ای که کبرای جعل دوم را بیان کرد استناد می کنیم. در واقع استصحاب نیست که برای ما حکم را اثبات می کند، استصحاب صغری را اثبات کرد، آن اماره کبرای جعل اول است که وجوب انفاق پدر را اثبات کرد، آن اماره بر کبرای جعل دوم است که حرمت اعطاء زکات ما را اثبات کرد. و هکذا. که ما به نظرمان بازگشت فرمایش امام به همین مطلب بحوث است، البته امام نفرموده ما حکم فعلی نداریم، ولی معنایش این است که برفرض ما حکم فعلی داشته باشیم نیاز به این نداریم که استصحاب حکم فعلی را اثبات کند.

استاد: ظهور ادله در وجود حکم فعلی

اقول: ما قبلا اشکال می کردیم به این وجه، می گفتیم خلاف ظاهر ادله است، ظاهر اینکه شارع بگوید لاتشرب النجس این است که نجس به عنوان یک حکم فعلی موضوع است، نه اینکه موضوع مرکب باشد از دو جزء: کبرای جعل و تحقق صغرای آن. یا در مثال یحرم اعطاء الزکاة علی من وجب علی ابیه ان ینفق علیه ظاهرش این است که موضوع بسیط است.

نفرمائید که قرینه عقلیه داریم که حکم فعلی نیست بلکه امر موهوم لا واقع له، پس باید توجیه کنیم وبگوئیم موضوع مرکب است از کبرای جعل و تحقق صغرای آن، چون ما حکم فعلی نداریم.

می گوئیم ادعای اینکه ما حکم فعلی نداریم این ادعای جزافی است، خود بحوث در جلد 6 صفحه 148 صریحا گفته ما حکم فعلی داریم، اما نه تکوینیا بلکه به نظر وهمی عرفی، و لذا استصحابِ حکم جزئی جاری می شود. آقا اگر ما حکم فعلی نداریم یعنی غیر از کبرای جعل و تحقق صغرای آن چیز دیگری نداریم، همین لباس ما که به این آب قلیل خورد، آن آب قلیلی که با دست مستصحب النجاسة ملاقات کرد بعد لباس ما افتاد در این آب قلیل. حالا آمدیم این لباسمان را با یک مایع متوارد الحالتین که یک زمانی مضاف بود و یک زمانی مطلق، این لباس را شستیم. آقا شما همه تان می گوئید که ما استصحاب می کنیم نجاست ثوب را. معلوم می شود از نظر عرفی ما داریم یک چیزی به نام حکم فعلی، و الا در کبرای جعل که من شک ندارم، کبرای جعل که معلوم است چیست، من شک در خارج دارم که آیا این لباس را با آب مطلق شستم یا با آب مضاف، در صغرای جعل هم که استصحاب جاری نیست چون توارد حالتین است، پس چه جور استصحاب حکم می کنید؟ غیر از این است که ما حکم فعلی داریم به نظر وهمی عرفی؟ و همانطوری که ظاهر استصحاب این است که شامل آن می شود، ظاهر خطابات هم همین است که همین حکم فعلی موضوع آثار شرعیه است. همین حکم فعلی موضوع است برای احکام مثل لاتشرب النجس، لا تعط الزکاة لمن وجب علی ابیه ان ینفق علیه، چه طور انکار می کنید حکم فعلی را؟

موضوع کبرای جعل دوم مرکب است

ما تأمل که کردیم دیدیم درست است، انکار حکم فعلی وجهی ندارد، ولی بعید نیست که ظاهر این کبرای جعل دوم لاتشرب النجس یا لا تعط الزکاة الی ما وجب علی ابیه ان ینفق علیه این است که موضوعش مرکب است. چرا؟

برای اینکه احکام شرعیه به نحو قضیه حقیقیه جعل می شود، عرف وقتی می شنود لاتشرب النجس، یعنی لاتشرب مائی را حرام است بخوری آبی را که مصداق آن جعل شرعی باشد که می گوید الماء الملاقی للنجس نجس، ظاهر لاتعط الزکاة لمن وجب علی ابیه ان ینفق علیه هم همین است، لا تعط الزکاة لشخص یکون مصداقا لجعل وجوب انفاق الاب علیه. ظهور عرفی اش این است.

شاهدش این است که شما نذر کرده اید یک پولی هست تقسیم کنید بین علماء عدول، زید آن وقتی که عادل بود عالم نبود، آمد حوزه (بالاخره حوزه هم مثل قرآن هادی بعضی است ومضل بعضی، نمی دانیم زید جزء قسم اول است یا جزء قسم دوم)، الان عالم است بالوجدان، استصحاب می کنیم هنوز هم عادل است، شبهه این است که این اصل مثبت است برای اینکه وجوب اعطاء این مال را به او ثابت کند. چرا؟ برای اینکه موضوع وجوب اعطاء مال نذر است. شما استصحاب می کنید زید هنوز عادل است وعالم هم که هست بالوجدان فتعلق النذر باعطاء مالٍ له، خب این که اثر شرعی نیست، بعد از تعلق نذر می گویید فیجب اعطاء المال الیه. خب شبهه اصل مثبت اینجا مطرح می شود دیگر.

سؤال وجواب: اصل مثبتش این است که استصحاب که می گوید زید عادل است مگر شارع برای عالم عادل حکم تعیین کرده که یجب اعطاء المال الیه؟ شما نذر کردی، شارع که همچنین حکمی جعل نکرده، پس واسطه می خورد، پس زید عادل است فتعلق نذری باعطاء مال الیه فیجب اعطاء المال الیه. بین وجوب شرعی اعطاء مال و استصحاب عدالت زید واسطه عقلیه خورد، واسطه عقلیه اش این است که فتعلق النذر باعطاء مال الیه. اینکه اثر شرعی نیست بلکه لازم عقلی یا عادی است. ... شارع که نگفت من کان عالما عادلا فیجب اعطاء مال الیه تا بشود تطبیق کلی بر فرد. نذر کرد کسی را که واقعا عالم عادل است به او پول بدهد، واقعا عالم عادل باشد، استصحاب می گوید این واقعا عالم عادل است. مثلا در وقف، این مدرسه وقف طلبه عادل است، شما هم متولی این مدرسه هستید، می گوئید این آقا قبل از اینکه طلبه شود ما که دبیرستان می رفتیم برای تبلیغ جوان متدینی بود، استصحاب می گوید هنوز هم متدین است الان طلبه هم که شده می خواهد شرح الامثله بخواند، کلید یک حجره را می دهید دستش. خب شبهه اصل مثبت همینجا پیش می آید. چرا؟ برای اینکه می گوئید این طلبه عادل است پس مشمول وقف است پس جائز است شرعا حجره به او بدهیم.

سؤال وجواب: شارع گفته که الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها، حکم شرعی قانون کلی اش مشخص است.

یکی از جوابها که انشاء الله خواهد آمد همین است که بگوئیم آقا ظاهر عرفی این است که موضوع حکم شرعی این است که این آقا مصداق موقوف بشود مصداق منذور بشود، ظهور عرفی اش این است.

سؤال وجواب: بعدا خواهیم گفت که متفاهم عرفی این است که شارع یک قانون دارد، نه هزاران قانون، شارع یک قانون دارد که یجب العمل بالوقف، یا یجب الوفاء بالنذر، یا یجوز التصرف فی مال الغیر باذنه، مالک هم گفته انما ارضی ان یدخل فی بستانی الطلبة العادل. شما می گوئید ما یکم روزی عادل بودیم استصحاب می گوید هنوز هم عادلیم طلبه هم که هستیم، پس جائز است ما برویم داخل این باغ بشویم. آخه شما استصحاب می کنی که هنوز عادلی می خواهی ثابت بکنی که پس مالک راضی است که من داخل باغ او بشوم، اینکه اثر شرعی نیست، اثر شرعی مترتب است بر این لازم عقلی، که پس راضی است مالک پس شرعا جائز است. شارع بیش از یک حکم ندارد. شارع که طبق رضایت مالک حکم جعل نمی کند که بگوید یجوز للطلبة العادل الدخول فی هذا البستان، شارع که این را نمی گوید، شارع یک حکم کلی دارد که یحرم الغصب یا یجوز التصرف فی مال الغیر باذنه. قانون شارع مشخص است، شارع که نمی آید بگوید یجوز التصرف فی بستان هذا الشخص للطلبة العادل. اثر شرعی که نمی شود این. اثر شرعی قانونی این است که یجوز التصرف فی مال الغیر، یحرم الغصب.

ولذا توجیهش همین است که بگوئیم موضوع حکم شرعی مرکب است از مثل کبرای وقف و مصداق بودن این شخص برای این کبری، کبرای نذر و مصداق بودن این شخص برای کبرای نذر، کبرای اذن مالک و مصداق بودن این شخص برای کبرای اذن مالک. و هکذا. ما نحن فیه هم بعید نیست از این قبیل باشد.

و لذا این جواب بحوث را ما عرفی می دانیم، ولو قبول نداریم انکار ایشان را نسبت به حکم فعلی.

اشکال تعلیقه بحوث: قبول کبرای جعل منافی انکار استصحاب عدم جعل زائد

یک اشکالی در تعلیقه بحوث کرده اند، که از ایشان بعید است. گفته اند جناب استاد! اگر اینجور است که شما حساب می کنید که موضوع را برای این جعل ثانی کبرای جعل اول می دانید، موضوع را مثلا برای حرمت اعطاء زکات، کبرای جعل یجب علی الوالد ان ینفق علی ولده الحی می دانید به ضم صغرای آن، این معنایش این است که پس کبرای جعل ملحوظ است به نظر عرف که موضوع شده این کبرای جعل. پس چی بود شما در بحث استصحاب در شبهات حکمیه اینقدر تبلیغ کردید که اونی که لحاظ می کند عرف جعل بما هو جعلٌ نیست، جعل را عرف اصلا لحاظ نمی کند. جعل یک عملی است در ذهن مولا در نفس مولا، که اصلا عرف او را لحاظ نمی کند. ولذا عرف فقط مجعول را می بیند، حالا که می گوئید برعکس، عرف موضوع جعل ثانی را کبرای جعل اول می داند.!

استاد: مقصود از کبرای جعل، مجعول کلی است

اقول: این اشکال عجیب است. ایشان مرادش در اینجا از اینکه موضوع جعل ثانی که یحرم اعطاء الزکاة کبرای جعل اول است، مراد از کبرای جعل همان مجعول کلی است، مجعول کلی است نه آن جعلی که قائم است به نفس مولا که یک آن موجود می شود و معدوم می شود. آن کبرای جعل که ایشان اینجا می گوید ملحوظ عرفی است آن مجعول کلی یعنی قانون. آن مجعول کلی را که قبول دارد.

خود مقرر بزرگوار هم قبول دارد، اینها منکر یک حکم جزئی هستند عقیب تحقق موضوع، والا قانون کلی که حدوث و بقاء دارد. شارع جعل می کند یجب علی الوالد ان ینفق علی ولده الحی، و این جعل به معنای مجعول کلی حدوث و بقاء دارد. صریحا در بحوث گفت که ما جعل به معنای مجعول کلی را مجرای استصحاب می دانیم. اونی را که ایشان انکار کرد آن عملیة الجعلی است که قائم است به نفس مولا. و آن حکم بالحمل الشایع یعنی اونی که به نظر تکوینی عقلی در نفس مولا موجود است گفت او مورد توجه عرف نیست، چه ربطی دارد به این کبرای جعل به معنای مجعول کلی که حدوث و بقاء اعتباری دارد؟

ولذا این جواب به نظر ما تمام است، انشاء الله بقیه بحث فردا.